

بررسی نقش سرکوب ایلات، عشایر و اقوام در تکوین نظم سیاسی مدرن دوره پهلوی اول (کارکرد جنگ برای استقرار دولت مرکزی)

سیده فریده علوی مهریان *۱

۱- کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج، استان کهگیلویه و بویر احمد، ایران.

چکیده

دهه‌ی نخست سلطنت رضاشاه پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۱۰ش) نقطه‌ی عطفی در فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران بود. در این دوره، سرکوب ایلات، عشایر و نیروهای محلی به یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق تمرکز قدرت و استقرار نظم نوین سیاسی تبدیل شد. پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش جنگ و سرکوب قبایل و اقوام در شکل‌گیری نظم سیاسی مدرن دوره پهلوی اول انجام شده و تلاش دارد کارکرد این سیاست‌ها را در فرآیند تمرکزگرایی و دولت‌سازی تحلیل کند. همچنین، در پرتو نظریه تیلی، شباهت‌ها و تفاوت‌های مسیر دولت‌سازی ایران با نمونه‌های تاریخی مشابه، از جمله اروپا و ترکیه کمال آتاتورک، ارزیابی می‌شود. رویکرد تحقیق، جامعه‌شناسی تاریخی و روش آن کیفی از نوع تبیین علی است. داده‌ها به روش کتابخانه‌ای-اسنادی گردآوری و منابع معتبر داخلی و خارجی تحلیل شد. مفاهیم کلیدی از جمله «دولت مدرن»، «دولت‌سازی»، «ایل و عشایر» و «جنگ» بر اساس تعاریف نظریه‌پردازانی چون ماکس وبر، اوتو هینتزه و چارلز تیلی بازشناسی و بومی‌سازی شدند. سپس، با استفاده از مدل چهارمرحله‌ای تیلی (جنگ‌افروزی، دولت‌سازی، حفاظت، استخراج منابع)، سیاست‌های نظامی رضاشاه در دوره ۱۳۰۰-۱۳۱۰ش واکاوی گردید. نتایج نشان می‌دهد که جنگ‌های داخلی و سرکوب قبایل: ۱. رقبای قدرت را حذف و انحصار ابزار خشونت مشروع را در دست دولت تثبیت کرد. ۲. باعث تقویت ارتش مدرن به‌عنوان ستون اصلی دولت شد. ۳. زمینه ایجاد بوروکراسی متمرکز، یکپارچگی بازار داخلی، و توسعه زیرساخت‌ها را فراهم نمود. ۴. با اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، روند همگون‌سازی فرهنگی و تضعیف هویت‌های محلی را سرعت بخشید. با این حال، پیامدهای منفی مهمی نیز مشاهده شد: تعمیق شکاف دولت-ملت، تضعیف نهادهای مشارکتی و تثبیت اقتدار فردی به جای حاکمیت نهادی. تجربه پهلوی اول نشان می‌دهد که جنگ می‌تواند موتور محرک تمرکز قدرت و ساخت دولت مدرن باشد، اما در غیاب ساختارهای مشارکتی و اقتصاد پویا، این دستاوردها کوتاه‌مدت و شکننده‌اند. در حالی که سرکوب ایلات و عشایر در کوتاه‌مدت نظم و امنیت ایجاد کرد، در بلندمدت موجب بی‌اعتمادی سیاسی و مقاومت اجتماعی شد. مقایسه با نمونه‌های اروپایی و ترکیه آتاتورک نشان می‌دهد که تفاوت در بستر اقتصادی و اجتماعی، مسیر دولت‌سازی ایران را به سمت اقتدارگرایی نظامی و مدرنیزاسیون از بالا سوق داد. این تجربه تأکیدی بر این نکته است که توسعه پایدار نیازمند ترکیب اقتدار مؤثر با مشارکت اجتماعی گسترده است.

کلمات کلیدی: جنگ، دولت‌سازی، رضاشاه پهلوی، تمرکزگرایی سیاسی، ایلات و عشایر

مقدمه

تاریخ سیاسی ایران در دهه نخست سلطنت رضاشاه پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۱۰ش) را می‌توان نقطه عطفی در فرآیند دولت‌سازی مدرن در خاورمیانه دانست (اسدی و کاظمی‌زاده، ۱۴۰۲). این دوره، بیش از هر زمان دیگری، شاهد تلاش آگاهانه و هدفمند برای انتقال قدرت از ساختارهای سنتی منطقه‌ای و قبیله‌ای به یک دولت مرکزی مقتدر بود. تجربه ایران، همانند بسیاری از جوامع اروپایی در قرون گذشته، نشان داد که جنگ و ابزار نظامی می‌تواند محرک اصلی تحکیم اقتدار و شکل‌گیری بوروکراسی مدرن باشد (مهمان نواز، ۱۴۰۰). رضاشاه با شناخت دقیق از ساختار قدرت در ایران و با آگاهی از ضرورت‌های نظم و امنیت، دریافت که برقراری حاکمیت فراگیر و یکپارچه جز با حذف و یا مهار مراکز قدرت رقیب - که عمدتاً در قالب ایلات و عشایر سازمان یافته بودند - ممکن نیست. این تصمیم، سرآغاز مجموعه‌ای از عملیات نظامی و سیاسی شد که در نهایت سیمای ساختار سیاسی و اجتماعی کشور را دگرگون کرد (نیازی و شالچی، ۱۳۹۲).

پیش از روی کار آمدن پهلوی اول، ساختار سیاسی-اجتماعی ایران بر پایه ترکیبی از دولت مرکزی ضعیف، اقتدار محلی گسترده، و نظم عشایری و روستایی استوار بود. سلطنت قاجار به رغم ایجاد چارچوب‌های اولیه حکومت، نتوانست مانع استقلال طلبی و خودمختاری خان‌ها و سران عشایر شود. انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ش) و تحولات پس از آن نیز اگرچه منجر به تشکیل مجلس شورای ملی، تدوین قانون اساسی و ایجاد برخی نهادهای مدرن گردید (استوار و وطمانی، ۱۴۰۳)، اما نیاز مبرم به قدرت نظامی سازمان‌یافته برای اجرای قانون و اعمال حاکمیت، همچنان برآورده نشد. ضعف ساختاری ارتش، کمبود منابع مالی و پراکندگی جغرافیایی قدرت، سبب شد دولت قاجار در عمل کنترل مؤثری بر بسیاری از نقاط کشور نداشته باشد. مناطقی چون خوزستان، لرستان، کردستان و فارس به صورت عملی در اختیار رهبران ایلی اداره می‌شدند؛ رهبرانی که علاوه بر نیروهای مسلح سنتی، بعضاً با قدرت‌های خارجی نیز روابطی برقرار کرده بودند. این خلأ قدرت به‌طور مستقیم راه را برای نفوذ و مداخله انگلستان و روسیه در صحنه سیاست داخلی ایران هموار کرد (ملک زاده و بقایی، ۱۳۹۵).

در چنین فضای پرآشوبی، رضاخان میرپنج، فرمانده بریگاد قزاق، با اتکا به توان نظامی و حمایت لایه‌هایی از نخبگان سیاسی و نظامی، به‌تدریج به مقام وزارت جنگ و سپس ریاست‌الوزاری رسید. او به‌سرعت دریافت که بدون سامان‌دهی و تقویت ارتش، نه اصلاحات پایدار امکان‌پذیر است و نه می‌توان حاکمیت ملی را تضمین کرد (اسدی، ۱۴۰۳). رضاشاه با نگاهی عمل‌گرایانه به تجربه جنگ و ارتش، از همان ابتدا ارتش را به ستون اصلی دولت مدرن بدل ساخت و از آن به عنوان ابزار اصلی برای مهار ساختارهای قدرت محلی بهره برد (کنارودی و همکاران، ۱۴۰۱). در این مسیر، سیاستی را طراحی کرد که افزون بر عملیات نظامی مستقیم علیه ایلات و عشایر، شامل راهکارهای مکملی همچون:

- اسکان اجباری عشایر برای کاهش تحرک و ظرفیت نظامی آنان،
- خلع سلاح عمومی و جمع‌آوری ادوات جنگی،
- مصادره اراضی و املاک تحت اختیار خوانین،
- برقراری نظام مالیاتی متمرکز و پایان دادن به خودگردانی اقتصادی محلی،

- کنترل مسیره‌های مواصلاتی و ایجاد شبکه جاده‌ای برای حضور سریع نیروهای نظامی (احمدآبادی رجبی، ۱۳۹۶).

این ترکیب از اقدامات، به مرور زمینه حذف اقتصاد و سیاست ایلاتی و ایجاد ظرفیت اجرایی و مالی دولت مرکزی را فراهم آورد.

پژوهش حاضر با رویکرد مروری-تحلیلی و در بستر روش جامعه‌شناسی تاریخی، به بررسی این فرایند می‌پردازد. چارچوب نظری مبتنی بر دیدگاه چارلز تیلی و نظریه مشهور او، «جنگ، دولت را می‌سازد و دولت، جنگ را»، تنظیم شده است. تیلی معتقد است که دولت‌های مدرن، اغلب از دل منازعات نظامی، بسیج منابع، و نابودی مراکز قدرت رقیب پدید می‌آیند. این تحقیق می‌کوشد نشان دهد که در ایران دهه ۱۳۰۰ش، همانند تجربه اروپا، جنگ‌های داخلی علیه نیروهای مرکزگرای چگونه به تحکیم اقتدار مرکزی و شکل‌گیری بوروکراسی مدرن انجامید.

برای دستیابی به این هدف، پژوهش ابتدا به بررسی پیشینه نظری و ادبیات پژوهش در حوزه جنگ و دولت‌سازی می‌پردازد. سپس، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی رویارویی پهلوی اول با ایلات و عشایر تبیین می‌شود. بخش‌های بعد به سیاست‌ها و راهبردهای نظامی و غیرنظامی رضاشاه اختصاص دارد و در ادامه، کارکردهای جنگ در فرآیند تمرکزگرایی سیاسی و پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت آن تحلیل خواهد شد. در پایان، با مقایسه تطبیقی میان تجربه ایران و نمونه‌های تاریخی اروپا و ترکیه آتاتورک، نقاط قوت و ضعف این مسیر بررسی شده و ارزیابی انتقادی از پایداری و پیامدهای آن ارائه می‌گردد.

۲. چارچوب نظری و ادبیات موضوع

۲-۱. مفاهیم کلیدی

۱. دولت: در علوم سیاسی، «دولت» نهادی است که بر قلمروی مشخص اعمال حاکمیت می‌کند و از انحصار مشروع خشونت برای حفظ نظم و اجرای قوانین برخوردار است. دولت‌ها، همزمان نقش‌های اجرایی، قانون‌گذاری، قضایی و حفظ امنیت را برعهده دارند. در سنت ماکس وبر، دولت مدرن از سایر اشکال قدرت متمایز می‌شود زیرا بر اساس قواعد حقوقی صریح، بوروکراسی کارآمد، و ارتش منظم اداره می‌گردد.
۲. دولت مدرن: دولت مدرن دارای ویژگی‌هایی چون جدایی نهاد دین از دولت، تمرکز بر حکومت قانون، بوروکراسی سازمان‌یافته، شهروندی برابر، نظام مالیاتی یکپارچه، انحصار ابزار خشونت، و مرزهای سرزمینی معین است. در این الگو، مشروعیت سیاسی از طریق قانون و کارآمدی نهادها به دست می‌آید، نه از طریق پیوندهای خانوادگی یا روابط قبیله‌ای.
۳. دولت‌سازی: دولت‌سازی فرآیندی است که طی آن نهادهای حکمرانی، ساختارهای اداری، و ابزار اعمال اقتدار سیاسی بر کل سرزمین شکل می‌گیرند و تثبیت می‌شوند. این فرآیند شامل ایجاد نهادهای امنیتی، مکانیزم‌های مالیات‌ستانی، تدوین قوانین، و ایجاد چارچوب‌های یکپارچه حاکمیتی است. از نگاه اسکات (۲۰۰۷)، دولت‌سازی مقدمه و پیش‌شرط ملت‌سازی است، زیرا بدون دولت مقتدر، هویت ملی پایدار شکل نمی‌گیرد (عسکرانی، ۱۳۹۱).
۴. ایلات و عشایر: ایلات و عشایر در تاریخ ایران همواره به‌عنوان نیروهای اجتماعی و سیاسی مستقل ایفای نقش کرده‌اند. ساختار عشایری متکی بر کوچ‌نشینی، اقتصاد دامداری و نظام خویشاوندی بوده و اغلب دارای رهبران محلی (خان‌ها) بوده است که عملاً به‌عنوان مراکز قدرت رقیب دولت عمل می‌کردند. همین جایگاه، آنان را به یکی از اصلی‌ترین موانع تمرکز قدرت مرکزی تبدیل می‌کرد.

۵. جنگ: جنگ به‌عنوان «استفاده سازمان‌یافته از خشونت برای دستیابی به اهداف سیاسی» (کلوزویتس، ۱۸۳۲)، همواره در تاریخ عامل تعیین‌کننده‌ای در دگرگونی ساختارهای سیاسی بوده است. در رهیافت‌های جدید، جنگ نه تنها مخرب نیست، بلکه می‌تواند بنیان‌گذار نهادهای مدرن نیز باشد (عمادی و همکاران، ۱۴۰۲).

۲-۲. مبانی نظری: نظریه «جنگ، دولت‌ساز»

ریشه نظری بحث را می‌توان در آثار اتو هینتز و چارلز تیلی یافت. هینتز نخستین‌بار بر این تأکید کرد که تهدیدات نظامی و موقعیت ژئوپولیتیک دولت‌ها را به سمت ساختارهای حکومتی متمرکز و بوروکراتیک سوق می‌دهد. او چنین تهدیداتی را انگیزه‌ای برای بسیج منابع، تمرکز قدرت و ایجاد ارتش منظم می‌داند.

چارلز تیلی (۱۹۷۵؛ ۱۹۸۸) با توسعه این ایده، جمله مشهور خود را طرح کرد: «جنگ، دولت را ساخته و دولت، جنگ را ساخته است.» او بیان می‌کند که دولت‌ها با چهار گام به شکل‌گیری و تثبیت می‌رسند:

۱. جنگ‌افروزی خارجی - حذف یا مهار رقبا بیرون از مرزها.
۲. دولت‌سازی داخلی - خنثی‌سازی مراکز قدرت داخلی.
۳. حمایت از اتباع - ایجاد امنیت در مقابل دشمنان داخلی و خارجی.
۴. استخراج منابع - نهادمندسازی مالیات‌ستانی برای تأمین هزینه‌ها.

از نظر تیلی، فرآیند جنگ زمینه ایجاد بوروکراسی، ارتش دائمی، و نظام مالیاتی منسجم را فراهم می‌کند. در اروپا، دولت‌های مدرن مطلقه محصول مستقیم نبردهای داخلی-خارجی قرون شانزدهم تا هجدهم بودند (صادق زاده و بیگدلو، ۱۴۰۲).

اگرچه ایران مسیر متفاوتی از اروپا پیمود، اما در دوره پهلوی اول، شباهتی بنیادی دیده می‌شود: استفاده از ارتش به‌عنوان کارگزار اصلی حذف قدرت‌های رقیب و تمرکزگرایی. رضاشاه همانند پادشاهان مطلقه اروپا، از جنگ داخلی علیه ایلات و عشایر به‌عنوان ابزاری برای تحکیم اقتدار و ایجاد دولت مدرن بهره برد. تفاوت مهم در این بود که در ایران، این جنگ‌ها در بستر فشارهای خارجی، اقتصاد نیمه‌استعماری، و ضعف نهادهای مدنی شکل گرفتند.

۲-۳. پیشینه پژوهش

مرور پیشینه پژوهشی مربوط به دوره پهلوی اول نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده را می‌توان در چهار دسته کلی تقسیم کرد: (۱) مطالعات ساختار قدرت و سیاست‌های تمرکزگرایانه، (۲) پژوهش‌های مرتبط با ایلات و عشایر و سیاست‌های تخته‌قاپو، (۳) نقش ارتش، نظام وظیفه و نهادهای امنیتی در دولت‌سازی، (۴) روابط خارجی و زمینه‌های بین‌المللی تمرکز قدرت.

۱. ساختار سیاسی و تمرکزگرایی دولت پهلوی اول: برخی پژوهش‌ها به بررسی چگونگی شکل‌گیری ساختار متمرکز سیاسی در دوره رضاشاه و تحول در نهادهای اداری و امنیتی پرداخته‌اند. احمدآبادی و رجبی (۱۳۹۶) با تمرکز بر «نظمیه»، روند نوسازی و تغییر ساختار پلیس را به‌عنوان بخشی از سیاست‌های کنترل اجتماعی و تثبیت اقتدار دولت مرکزی تحلیل کرده‌اند. رحمانیان و شفایی‌پور (۱۳۹۴)

نیز با مطالعه موردی بویراحمد به تأثیر تحولات سیاسی بر سازماندهی اداری در نقاط دورافتاده پرداخته و نشان داده‌اند که ایجاد نظم اداری جدید، ابزاری برای تقویت اقتدار مرکز بوده است. در همین راستا، بختیاری و همکاران (۱۴۰۳) رویکرد رضاشاه به فقرزدایی را در چارچوب «دولت توسعه‌گرا» ارزیابی کرده‌اند که پیوندی مستقیم با ساختار متمرکز حکمرانی دارد.

۲. ایلات، عشایر و سیاست‌های یکجانشینی (تخته‌قاپو): یکی از پررنگ‌ترین خطوط پژوهش‌ها، بررسی روابط دولت با ایلات و عشایر به‌عنوان چالشی جدی در مسیر دولت‌سازی است. مجید استوار و وطمانی (۱۴۰۳) سیاست تخته‌قاپوی عشایر در کردستان را نمونه‌ای از راهبرد نظامی-سیاسی پهلوی اول دانسته‌اند که هدف آن پایان دادن به قدرت‌گیری ساختارهای موازی محلی بود. عسکرانی (۱۳۹۱) سرنوشت حاکمان محلی سیستان بعد از فروپاشی خاندان کیانی را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که منطبق حذف یا جذب نخبگان محلی در جهت تحکیم اقتدار مرکزی عمل می‌کرد. چنین سیاست‌هایی اغلب در تلفیق با اقدامات نظامی و اقتصادی، بستر جذب عشایر به ساختار دولت را فراهم کرده و موانع توسعه سیاسی سنتی را کنار زده‌اند.

۳. ارتش، خدمت نظام وظیفه و جنگ به‌عنوان ابزار دولت‌سازی: مطالعات دیگری تأکید ویژه‌ای بر نقش نهاد ارتش در روند ملت‌سازی و تمرکز قدرت داشته‌اند. نیازی و شالچی (۱۳۹۲) شکل‌گیری نظام وظیفه را به‌عنوان یکی از ابزارهای طرح ملت‌سازی در پهلوی اول تحلیل کرده‌اند. کنارودی و مرادی‌نیا (۱۴۰۱) و صادق‌زاده و بیگدلو (۱۴۰۲) به آموزش نظامی در مدارس نظامی و غیرنظامی پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که نظام آموزشی نظامی، نقشی چندبعدی در ایجاد هویت ملی ایفا کرده است. بهرامی چگنی و قادری (۱۴۰۳) نیز کارکردهای خدمت سربازی را به‌عنوان عامل انسجام اجتماعی، تربیت نیروی انسانی و ایجاد انضباط مدرن بررسی کرده‌اند. چمنکار (۱۳۹۸) شکل‌گیری قوای سه‌گانه ارتش در دوره پهلوی اول را از منظر سازمانی و کارکردی تحلیل نموده است. این خط پژوهشی، مستقیماً با چارچوب نظری «جنگ، دولت‌ساز» پیوند دارد؛ زیرا ارتش مدرن در کنار ابزار قهر، ابزاری برای یکپارچه‌سازی سیاسی و فرهنگی بوده است.

۴. زمینه‌های بین‌المللی و بُعد خارجی قدرت‌یابی دولت: بخش مهمی از مطالعات، به روابط خارجی و تأثیر آنها بر تحکیم قدرت دولت پهلوی اول پرداخته‌اند. آریان‌فر (۱۴۰۲) راهبرد تجاری آلمان در خلیج فارس را بررسی کرده و آن را بخشی از رقابت قدرت‌های خارجی دانسته که بر سیاست‌های داخلی ایران هم اثر گذاشته است. بیدگلی و رجبی‌ده‌برزوئی (۱۴۰۱) مناسبات ایران و آلمان را با تکیه بر نظریه موازنه تهدید تحلیل کرده‌اند و عمادی و همکاران (۱۴۰۲) نقش آلمان در ایجاد صنایع نظامی و تسلیح ارتش را واکاوی کرده‌اند. زکی‌پور (۱۴۰۳) نیز در مطالعه‌ای مبتنی بر دیدگاه همایون کاتوزیان، روابط ایران و بریتانیا را بررسی کرده و به تضاد منافع بازیگران خارجی و نقش آن در شکل‌دهی به سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت پرداخته است. این مطالعات نشان می‌دهد که سیاست‌های داخلی رضاشاه در حوزه نظامی و سرکوب مخالفان، بدون در نظر گرفتن بستر بین‌المللی آن دوره، به‌ویژه رقابت آلمان و بریتانیا، قابل فهم کامل نیست.

۵. شکاف‌ها و خلأهای موجود در ادبیات پژوهش: با وجود غنای نسبی پژوهش‌های داخلی درباره دوره پهلوی اول، چند خلأ عمده وجود دارد:

۱. نخست، هرچند نقش ارتش، نظمیه و سیاست‌های تخته‌قاپو مستقل بررسی شده، اما این عناصر کمتر در قالب یک مدل نظری منسجم تحلیل شده‌اند.

۲. دوم، پیوند مستقیم میان عملیات‌های نظامی رضاشاه، تغییرات ساختاری در قدرت سیاسی و شکل‌گیری «دولت مدرن» کمتر در چارچوب نظریه «جنگ، دولت‌ساز» مورد مطالعه تطبیقی قرار گرفته است.
۳. سوم، بسیاری از پژوهش‌ها تمرکز خود را صرفاً بر مطالعه داخلی گذاشته و مقایسه تجربیات ایران با کشورهای اروپایی (که چارلز تیلی در نظریه‌اش مدنظر قرار داده) کمتر مورد توجه واقع شده است.

بنابراین، نوآوری اصلی مطالعه حاضر، ترکیب داده‌ها و یافته‌های تاریخی موجود با چارچوب نظری «جنگ، دولت‌ساز» و تحلیل تطبیقی تجربه ایران با نمونه‌های اروپایی است. این ترکیب، امکان فهم عمیق‌تر از این موضوع را فراهم می‌کند که چگونه سیاست‌های نظامی و سرکوب عشایر در پهلوی اول، فراتر از اقدامات مقطعی، در فرایند بلندمدت دولت‌سازی ایران عمل کرده‌اند.

۳. زمینه‌های تاریخی و اجتماعی رویارویی دولت پهلوی با ایلات و عشایر

در واپسین سال‌های حکومت قاجار، ساختار قدرت در ایران واجد ویژگی یک نظام چندمرکزی بود؛ جایی که دولت مرکزی، به‌استثنای تهران و چند شهر بزرگ، نفوذ محدودی بر سرزمین پهناور کشور داشت. گستره‌ی وسیعی از نقاط ایران، زیر سلطه و حاکمیت خان‌ها، سران ایلات و قدرت‌های محلی اداره می‌شد که هم در حوزه انتظامی و هم در حوزه اقتصادی استقلال چشمگیری داشتند. ایلات و عشایر که بین ۲۰ تا ۳۰ درصد جمعیت آن زمان ایران را شامل می‌شدند، بر پایه‌ی سازمان ایلی و روابط خویشاوندی اداره می‌گردیدند. این واحدهای اجتماعی، که اغلب به شکل کنفدراسیون قبیله‌ای سازماندهی می‌شدند، دارای نیروی مسلح مخصوص به خود بودند و در منازعات داخلی یا در زمان تضعیف دولت مرکزی، به بازیگر سیاسی مؤثر تبدیل می‌شدند (زکی پور، ۱۴۰۳). برخی از ایلات بزرگ، مانند قشقایی، بختیاری، شاهسون، و طوایف کرد و لر، حتی روابط مستقیم با نمایندگان سیاسی و نظامی قدرت‌های خارجی برقرار می‌کردند و از این طریق، موقعیت چانه‌زنی خود را در برابر دولت مرکزی تقویت می‌نمودند.

نبود ارتش ملی منسجم و ناتوانی بودجه‌ای حکومت قاجار، سبب شد که کنترل واقعی بر این مناطق عملاً ممکن نباشد. حکومت برای اعمال نفوذ، به پیمان‌های مقطعی با خان‌ها و پرداخت مستمری یا امتیازات تجاری متکی بود، اما این شیوه نه‌تنها اقتدار مرکزی را تقویت نمی‌کرد، بلکه استقلال محلی را استمرار می‌بخشید.

با وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ش، موجی از امید برای ایجاد نظم نوین سیاسی بر پایه قانون و تشکیل نهادهای مدرن، ایران را فرا گرفت. اما ضعف در ساختار اجرایی دولت، تعدد مراکز قدرت، و اختلافات سیاسی مزمین، سبب شد آرمان‌های مشروطه به‌طور کامل محقق نشود. مجلس شورای ملی، که قرار بود قانون‌گذاری و نظارت باشد، به دلیل فشار نظامیان، نفوذ قدرت‌های خارجی، و بحران مالی دولت، اغلب ناتوان از حفظ اقتدار خود بود. در بسیاری از مناطق، قبایل عملاً حاکم بلامنازع بودند و مالیات‌ها به خزانه دولت نمی‌رسید. شورش محمدعلی شاه و توپ‌بندان مجلس، جنگ‌های داخلی بین نیروهای مشروطه‌خواه و مستبد، و بازپس‌گیری قهرآمیز پایتخت، همه نشانه‌هایی از شکنندگی ساختار سیاسی بود. پس از شکست بخشی از اصول مشروطه، کشور وارد دهه‌ای از ناامنی گسترده، قحطی، بیماری و شورش محلی شد. ایلات و عشایر فرصت یافتند دامنه نفوذ خود را گسترش دهند و حتی کنترل شهرهای مهمی را به دست گیرند؛ مانند نقش بختیاری‌ها در بازپس‌گیری تهران یا قدرت‌گیری شیخ خزعل در خوزستان.

ایران اوایل قرن بیستم، در معادلات منطقه‌ای به عرصه رقابت مستقیم روسیه تزاری و بریتانیای کبیر بدل شده بود. قرارداد ۱۹۰۷ این دو کشور، ایران را به مناطق نفوذ شمالی و جنوبی تقسیم کرد و عملاً حق حاکمیت را تضعیف نمود. در جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، هر دو طرف درگیری بخش‌هایی از ایران را اشغال کردند. حضور نیروهای عثمانی، بریتانیا، و روسیه، به غارت منابع، ناامنی راه‌ها، و قحطی گسترده انجامید. دولت مرکزی که توان مقابله نداشت، به حاشیه رانده شد و در بسیاری از مناطق، ارتباط اداری و مالی میان ایلات و پایتخت به کلی قطع شد. برای قدرت‌های استعماری، شورش‌های محلی و استقلال‌طلبی عشایر ابزاری مؤثر برای اعمال فشار بر تهران بود. در جنوب، بریتانیا از شیخ خزعل و برخی قبایل بوشهر و کهگیلویه حمایت می‌کرد؛ در شمال، روس‌ها با قبایل ترکمن و نیروهای محلی در گیلان و آذربایجان ارتباط داشتند. این شرایط سبب شد که هرگونه برنامه‌ریزی برای دولت‌سازی، ناگزیر با کنترل قبایل و حذف نفوذ خارجی گره بخورد (رحمانیان و شفایی‌پور، ۱۳۹۴).

عشایر ایران، علاوه بر وجه نظامی و سیاسی، نظام اقتصادی و فرهنگی ویژه‌ای داشتند. اقتصاد کوچ‌نشینی بر پایه دامداری، مهاجرت فصلی، و مبادله منطقه‌ای، با الزامات دولت مدرن به‌شدت ناسازگار بود. دولت مدرن به مرزهای ثابت، جمعیت ساکن، نظام منظم مالیات‌ستانی، ثبت احوال، و کنترل رفت‌وآمد نیاز داشت. از دید رضاشاه و نظریه‌پردازان مدرنیزاسیون، عشایر با حفظ وفاداری‌های خویشاوندی و ابدی، مانعی در مسیر ایجاد هویت ملی یگانه بودند. آن‌ها در مواقع ضعف دولت، حتی نقشی تعیین‌کننده در تغییر معادلات قدرت ایفا می‌کردند. مقاومت در برابر برنامه‌های اسکان اجباری، سازمان‌دهی بوروکراتیک، و تخصیص اراضی بخشی طبیعی از الگوی رفتاری عشایر بود که برخورد سخت‌گیرانه دولت را به نظر آنان اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

ظهور رضاشاه را باید در پیوند مستقیم با نیاز اجتماعی به امنیت و نظم تحلیل کرد. جامعه ایران، خسته از دو دهه هرج‌ومرج، جنگ، شورش‌های محلی، و دخالت بی‌امان خارجی‌ها، پذیرای دولتی بود که وعده یکپارچگی و اقتدار بدهد. رضاخان با پیشینه خدمت در بریگاد قزاق و موفقیت در سرکوب شورش‌های محلی، تصویری از رهبر مقتدر و عمل‌گرا به نمایش گذاشت. موفقیت او در برقراری نظم در تهران و مسیرهای ارتباطی اصلی، موجب شد نخبگان سیاسی و حتی بخش‌هایی از مردم، سرکوب ایلات را اقدامی لازم برای ملت‌سازی بدانند. با این حال، این مشروعیت اولیه بعدها، با گسترش سیاست‌های سخت‌گیرانه و حذف کامل ساختارهای خودمختار، جای خود را به نارضایتی و مقاومت خاموش در میان بخشی از جوامع عشایری داد.

۴. سیاست‌ها و راهبردهای رضاشاه در سرکوب ایلات و عشایر

تجربه تاریخی ایران نشان می‌داد که بدون تمرکز قدرت نظامی و حذف مراکز اقتدار رقیب، هیچ دولتی قادر به اعمال حاکمیت سراسری نخواهد بود. رضاشاه، که با ذهنیتی نظامی و تجربه مدیریت بحران از طریق زور به قدرت رسیده بود، این واقعیت را به‌وضوح درک کرده بود. در نتیجه، از نخستین سال‌های زمامداری خود، برنامه‌ای چندوجهی را برای از میان برداشتن قدرت ایلات و عشایر اجرا کرد که شامل ترکیبی از نوسازی ارتش، عملیات نظامی و اقدامات سیاسی-اقتصادی مکمل بود. رضاشاه ارتش را به‌عنوان ستون فقرات دولت مدرن در نظر گرفت. در این مسیر:

- انحلال نیروهای نظامی پراکنده مانند قزاقخانه، ژاندارمری و نیروهای محلی و ادغام آن‌ها در ارتش واحد که مستقیماً تحت فرمان او بود.

- تصویب قانون خدمت نظام وظیفه (۱۳۰۴) که امکان سربازگیری اجباری از سراسر کشور را فراهم ساخت و هم‌زمان امتیاز ارتش مستقل ایلات را برچید.
- تجهیز ارتش با مستشاران و تکنولوژی خارجی: مستشاران آلمانی، سوئدی و بلژیکی نقش مهمی در آموزش و سازمان‌دهی نیروها داشتند.
- ایجاد زنجیره فرماندهی متمرکز: رضاشاه شخصاً فرمانده کل قوا بود و انتصاب فرماندهان عمده را خود انجام می‌داد.
- گسترش زیرساخت پادگان‌ها در مناطق عشایری به‌منظور استقرار دائمی نیرو و کنترل سریع در مواقع شورش.

رضاشاه در طول یک دهه، سلسله عملیات‌های نظامی را برای مقابله با ایلات و عشایر سازمان داد که ماهیت آن‌ها از سرکوب مستقیم تا نمایش قدرت بازدارنده متفاوت بود (چمنکار، ۱۳۹۸).

۱. حذف شیخ خزعل و یکپارچه‌سازی خوزستان: شیخ خزعل با اتکا به حمایت انگلیس، درآمد نفتی و ساختار قبیله‌ای عرب خوزستان، چالشی بزرگ برای دولت مرکزی بود. رضاشاه پس از ناکامی تلاش‌های دیپلماتیک، در عملیاتی برق‌آسا و بدون درگیری گسترده، با محاصره محل اقامت خزعل، او را مجبور به تسلیم کرد. این اقدام نماد پایان اقتدار یک حاکم ایالتی شبه‌مستقل بود.
۲. عملیات در کردستان: شورش‌های محلی در مهاباد، سقر و بانه، که بعضاً با تمایلات جدایی‌طلبانه پشتیبانی می‌شدند، با اعزام یگان‌های ارتش و توپخانه سرکوب شدند. هدف این عملیات، علاوه بر خلع سلاح، حضور دائمی ارتش در عمق مناطق کوهستانی بود.
۳. جنگ‌های لرستان: لرستان و بختیاری‌ها با تکیه بر موقعیت جغرافیایی صعب‌العبور، موانع جدی در مسیر تمرکزگرایی بودند. رضاشاه چند عملیات گسترده ترتیب داد که شامل بمباران مواضع کوهستانی، نابودی سیاه‌چادرها، و مصادره احشام می‌شد. این اقدامات گرچه اقتدار دولت را تثبیت کرد، اما ضربه سنگینی به ساختار اقتصادی محلی زد.
۴. تسخیر ترکمن‌صحرا: ترکمن‌ها که کنترل مسیرهای مرزی و تجاری شمال شرق را در اختیار داشتند، پس از چندین درگیری مسلحانه و عقب‌نشینی‌های تاکتیکی، به‌طور کامل مطیع دولت شدند. بخش‌های وسیعی از اراضی مرغوب آن‌ها به مالکیت دولت درآمد.
۵. نبردهای جنوب و فارس: ایلات قشقایی، کهگیلویه و بویراحمد، ممسنی و بخشی از بختیاری‌ها، با ساختارهای پیچیده ایلی و مناطق کوهستانی، از آخرین کانون‌های مقاومت بودند. رضاشاه با اعزام لشکر جنوب، عملیات پاکسازی و اسکان اجباری را اجرا کرد، بسیاری از خان‌ها تبعید، زندانی یا اعدام شدند، و شبکه وفاداری سنتی ایلات فروپاشید (جهانفر و بیاتی، ۱۴۰۳).

رضاشاه به‌خوبی می‌دانست که صرف پیروزی نظامی، ماندگاری اقتدار را تضمین نمی‌کند. به همین دلیل، هم‌زمان با عملیات‌های نظامی، سیاست‌های غیرنظامی هدفمندی را برای بازطراحی ساختار اجتماعی ایلات پیاده کرد:

۱. اسکان اجباری عشایر: این سیاست، نه‌تنها جابه‌جایی سالانه و اقتصاد دامداری را متوقف می‌کرد، بلکه به دولت امکان کنترل جمعیت، اخذ مالیات و نظارت امنیتی می‌داد.
۲. خلع سلاح عمومی: جمع‌آوری سراسری سلاح‌های گرم و سرد، که از نظر فرهنگی برای عشایر بخشی از هویت و توان بازدارندگی‌شان محسوب می‌شد.
۳. مصادره اراضی و مراتع: واگذاری آن‌ها به دولت یا وابستگان حکومت، که در عمل کنترل منابع اقتصادی عشایر را از بین برد.
۴. شبکه مالیاتی متمرکز: اخذ مالیات نقدی و جنسی از تولیدات محلی و برقراری جریمه‌های سنگین برای عدم پرداخت.

۵. جابجایی و تجزیه قبایل: تقسیم گروه‌های بزرگ به واحدهای کوچک‌تر و پراکندن آن‌ها در مناطق مختلف برای شکستن انسجام ایلی.

پیامدهای فوری سیاست‌ها به صورت زیر است:

- تمرکز بی‌سابقه قدرت در دست دولت مرکزی و پایان خودمختاری سیاسی ایلات.
- ادغام سرزمین‌های عشایری در ساختار بوروکراتیک کشور، بر اساس تقسیمات کشوری جدید که در دهه ۱۳۱۰ تثبیت شد.
- افزایش امنیت راه‌ها، خطوط تلگراف و مسیرهای راه‌آهن، که توسعه پروژه‌های زیربنایی را ممکن ساخت.
- تشدید شکاف دولت-جامعه در مناطق عشایری؛ بسیاری از این جوامع، اقدامات دولت را نه به‌عنوان مدرنیزاسیون، بلکه به‌صورت بیگانگی تحمیلی تجربه کردند.
- شکل‌گیری حافظه تاریخی مقاومت که در دهه‌های بعد، به ویژه در بحران‌های سیاسی، دوباره فعال شد.

جدول ۱ - سیاست‌ها و اقدامات رضاشاه در سرکوب ایلات و عشایر (۱۳۰۰-۱۳۱۰ش)

نوع اقدام	شرح	هدف اصلی	پیامد فوری
اسکان اجباری	تثبیت عشایر در نقاط مشخص، جلوگیری از کوچ‌نشینی	کاهش تحرک نظامی و کنترل جمعیت	کاهش ظرفیت شورش، ایجاد پایگاه‌های دائمی
خلع سلاح عمومی	جمع‌آوری سلاح گرم و سرد	حذف قدرت نظامی مستقل ایلات	انحصار ابزار خشونت در دست دولت
مصادره اراضی و مراتع	انتقال مالکیت اراضی ایلی به دولت یا وابستگان حکومت	از بین بردن استقلال اقتصادی	وابستگی عشایر به اقتصاد دولتی
نظام مالیاتی متمرکز	ایجاد مأموریت‌های مالیاتی در مناطق عشایری	تأمین مالی دولت و ارتش	افزایش ظرفیت اداری دولت
استقرار پادگان نظامی	ساخت پادگان و پایگاه در مناطق حساس عشایری	واکنش سریع به شورش‌ها	کنترل مداوم و حضور دائمی دولت در منطقه

۵. کارکرد جنگ در تکوین نظم سیاسی مدرن پهلوی اول

تحلیل فرایند دولت‌سازی رضاشاه نشان می‌دهد که جنگ‌های داخلی و سرکوب‌های گسترده نظامی علیه ایلات و عشایر، تنها اقداماتی امنیتی یا واکنشی به بحران نبودند، بلکه در قالب یک راهبرد آگاهانه برای ایجاد دولت مدرن مطلقه به‌کار گرفته شدند. این سیاست‌ها با منطق نظریه «War made the state and the state made war» تیلی کاملاً همخوانی داشتند و در پنج محور اصلی قابل تحلیل‌اند.

۵-۱. جنگ به مثابه ابزار حذف رقبا و تمرکز قدرت

در نظام پیشامدرن ایران، ایلات و عشایر نه تنها واحدهای فرهنگی و اقتصادی مستقل بودند، بلکه به واسطه قدرت نظامی، بازوی اجرایی و امنیتی خود را نیز داشتند. این وضعیت، یک چندمرکزی مزمین قدرت ایجاد کرده بود که مانع تحقق اقتدار یکپارچه مرکزی بود. رضاشاه با درک این مانع، از جنگ‌های هدفمند برای:

- برچیدن ساختارهای قدرت موازی (خان‌ها، کلانترها و نیروهای مسلح محلی)،
 - مصادره انحصار کاربرد خشونت مشروع به نفع دولت مرکزی،
 - و بازتعریف روابط قدرت به گونه‌ای که همه مسیرها به مرکز ختم شوند، (بیدگلی و رجی‌ده‌برزویی، ۱۴۰۱)
- استفاده کرد. به این ترتیب، تا پایان دهه ۱۳۰۰ خورشیدی، تقریباً هیچ نیروی مسلح غیردولتی با ظرفیت تهدید دولت باقی نمانده بود.

۵-۲. جنگ و نهادینه‌سازی ارتش مدرن

جنگ‌های ایلی، میدانی واقعی برای آزمون و تکامل ارتش نوین بودند. چند عامل کلیدی در این فرآیند به چشم می‌خورد:

۱. آزمایش عملی تاکتیک‌ها و تجهیزات: عملیات‌های کوهستانی در لرستان یا نبردهای بیابانی در ترکمن صحرا به ارتش امکان داد تا تاکتیک‌های متنوعی را تجربه کند.
۲. حضور بلندمدت پادگان‌ها: پس از هر سرکوب، نیروهای ارتش به‌طور دائمی در منطقه مستقر می‌شدند، که این حضور در حکم اجرای حاکمیت روزمره دولت بود.
۳. ارتقاء جایگاه سیاسی ارتش: موفقیت‌های نظامی، ارتش را به معتبرترین و قدرتمندترین نهاد حکومت بدل کرد؛ نهادی که نه تنها حافظ امنیت، بلکه ضامن بقای ساختار سیاسی محسوب می‌شد.

۵-۳. تولید منابع مالی و اداری از دل جنگ

برخلاف دولت‌های پیشین که برای اعمال مالیات به سازش با نخبگان محلی وابسته بودند، رضاشاه با قدرت‌نمایی نظامی مسیر جدیدی در اخذ منابع ایجاد کرد:

- ایجاد شبکه مأموران مالیاتی در عمق مناطق عشایری، به همراه پشتیبانی نظامی برای تضمین وصول مالیات.
- مصادره زمین‌ها، مراتع و دام‌ها و واگذاری آن به دولت یا وابستگان قدرت، که باعث تقویت بنیاد اقتصادی حکومت شد.
- استفاده از درآمدهای تازه برای توسعه ارتش، پروژه‌های ارتباطی، و زیرساخت‌های عمرانی، که خود به تحکیم قدرت مرکزی می‌انجامید (بهرامی چگنی و قادری، ۱۴۰۳).

این چرخه، همان منطق تیلی را بازتولید می‌کرد: جنگ → نیاز به منابع → گسترش ظرفیت اداری و مالی.

۴-۵. مهندسی اجتماعی و فرهنگی از طریق جنگ

عملیات نظامی تنها مقدمه‌ای برای تحول اجباری در سبک زندگی عشایر بود:

۱. اسکان اجباری، جابه‌جایی و تجزیه طوایف برای فروپاشاندن انسجام نظام ایلی.
 ۲. خلع سلاح کامل، که بنیان اقتدار سنتی عشایر را نابود کرد.
 ۳. گسترش بوروکراسی مدرن در مناطق سابقاً خودمختار، همراه با اعمال زبان و فرهنگ رسمی از طریق مدارس و ادارات دولتی.
- در نتیجه، هویت ایلی به تدریج جای خود را به هویت ملی تعریف‌شده توسط دولت داد، هر چند این فرآیند با مقاومت و احساس بیگانگی همراه بود.

۵-۵. جنگ به عنوان عامل مدرنیزاسیون اجباری

یکی از نتایج ناخواسته اما مهم جنگ‌های داخلی، فراهم‌شدن شرایط نسبی امنیت برای اجرای پروژه‌های مدرن‌سازی بود:

- ایمن‌سازی مسیرهای تجاری و راه‌های بین‌شهری، که سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها را ممکن ساخت.
- پیشبرد طرح راه‌آهن سراسری و اتصال مراکز اقتصادی به پایتخت.
- کنترل مرزها، که نفوذ نیروهای خارجی یا قاچاق مسلحانه را کاهش داد.

با این حال، این مدرنیزاسیون «از بالا» و بدون مشارکت مردمی بود و بیشتر جنبه دستوری و قهری داشت.

۶-۵. محدودیت‌ها و پیامدهای منفی

اگرچه جنگ ابزار مؤثری برای تحقق اهداف سیاسی کوتاه‌مدت بود، اما پیامدهای بلندمدت آن گاه هزینه‌های سنگینی بر جای گذاشت:

- بی‌اعتمادی عمیق و تاریخی میان دولت و گروه‌های قومی، که در بحران‌های بعدی قرن بیستم دوباره سر برآورد.
- انسداد فضای سیاسی: حذف رقبا به معنای نبود نیروی منتقد سازمان‌یافته و کاهش ظرفیت مذاکره اجتماعی بود.
- توسعه نامتوازن: تمرکز سرمایه و منابع بر ارتش و پروژه‌های اقتدارگرایانه، درحالی‌که نهادهای مدنی و ساختارهای مشارکتی مجال رشد نیافتند.

جنگ در دهه اول پهلوی اول، فرآیندی چندبعدی بود که فراتر از مفهوم امنیت، به ابزاری برای بازآرایی کامل ساختار قدرت، نوسازی نهادی و مهندسی اجتماعی تبدیل شد. این تجربه، گرچه در کوتاه‌مدت ثبات ایجاد کرد، اما به دلیل اتکای صرف به زور و نادیده‌گرفتن مشارکت سیاسی، بستری برای بازتولید شکاف‌های عمیق دولت-ملت در تاریخ معاصر ایران شد.

جدول ۲ - کارکردهای جنگ در فرآیند دولت‌سازی پهلوی اول بر اساس مدل تیلی

مرحله در نظریه تیلی	معادل در تجربه ایران	اقدامات کلیدی	نتایج کوتاه‌مدت
دولت‌سازی داخلی	سرکوب ایلات و عشایر	عملیات نظامی علیه لرها، بختیاری‌ها، قشقایی‌ها، کردها	حذف مراکز قدرت محلی
جنگ افروزی	نبرد با گروه‌های شورشی و مرکزگریز	اعزام ارتش و توپخانه، تاکتیک‌های بازدارنده	نمایش قدرت دولت
حفاظت	استقرار نیرو برای امنیت راه‌ها	ایجاد پادگان‌های دائمی	افزایش کنترل امنیتی
استخراج منابع	مالیات‌ستانی و مصادره اموال	ایجاد شبکه مالیاتی، انتقال مالکیت زمین	تقویت بودجه و ارتش

۶. پیامدها و نتایج بلندمدت سیاست‌های جنگی رضاشاه

پیامدهای سیاسی: سیاست‌های سرکوب ایلات و عشایر به تثبیت دولت مطلقه مدرن انجامید و بستر شکل‌گیری بوروکراسی و ارتشی متمرکز را فراهم کرد. حذف اقتدار محلی و یکپارچه‌سازی ساختار اداری کشور، امکان اعمال مستقیم قدرت دولت در سراسر ایران را میسر ساخت. خلع سلاح گسترده قبایل و عشایر و استقرار نیروهای نظامی ثابت، انحصار کامل ابزار خشونت مشروع را به دولت سپرد؛ الگویی که مشابه مسیر دولت‌های مطلقه اروپایی قرون ۱۷ و ۱۸ بود. این تمرکزگرایی در ایران، بدون اعطای اختیارات محلی صورت گرفت و نوعی «مرکززدایی معکوس» ایجاد کرد که هرچند در کوتاه‌مدت ثبات سیاسی آورد، اما مانع شکل‌گیری ظرفیت‌های انعطاف‌پذیر حکمرانی محلی شد (بختیاری و همکاران، ۱۴۰۳).

پیامدهای اجتماعی: فروپاشی ساختار ایلی و کنار گذاشتن اقتدار خان‌ها، پیوندهای سنتی و انسجام درون‌گروهی را تضعیف کرد و جای آن را شبکه‌های نظارتی بوروکراتیک گرفتند. دولت با ابزارهایی مثل آموزش اجباری به زبان فارسی، حذف زبان‌های محلی از مدارس و ترویج نمادهای ملی، کوشید هویت ملی واحدی ایجاد کند. این پروژه هرچند همبستگی ملی را تقویت کرد، اما منجر به حاشیه‌نشینی تنوع فرهنگی و زبانی شد. در عین حال، تجربه سرکوب نظامی در دهه ۱۳۰۰ در حافظه جمعی بسیاری از جوامع محلی ثبت شد و بعدها به شکل شورش‌ها و اعتراضات قومی، به‌ویژه پس از ۱۳۲۰، دوباره بروز یافت.

پیامدهای اقتصادی: حذف عوارض محلی و ایجاد شبکه حمل‌ونقل مدرن، بازار داخلی را یکپارچه کرد و جریان آزادتر کالا و سرمایه را ممکن ساخت. تهران در این فرایند به محور اصلی مبادلات اقتصادی کشور بدل شد. در عین حال، زمین‌های متعلق به عشایر و سران ایلات به نفع مالکین حکومتی، افسران و شرکت‌های وابسته مصادره شد که باعث بی‌زمینی و افزایش نابرابری شد. کوچ‌نشینی به‌عنوان

الگوی اقتصادی تاریخی عشایر با اسکان اجباری و محدودیت چراگاه از بین رفت و قبایل به نیروی کار یا دامداران کوچک وابسته به بازار شهری تبدیل شدند که وابستگی اقتصادی آن‌ها به دولت را افزایش داد.

پیامدهای فرهنگی: حضور گسترده مدارس، پادگان‌ها و ادارات در مناطق عشایری سبک زندگی شهری و مدرن را به صورت اجباری وارد این جوامع کرد، گاه در تضاد کامل با ارزش‌های محلی. سیاست یکسان‌سازی فرهنگی باعث تضعیف زبان‌ها، موسیقی، آیین‌ها و دیگر میراث غیرمادی شد که یا به فراموشی سپرده شدند یا به نمادهای صرف فرهنگی تقلیل یافتند. این تغییرات که از بالا و بر اساس مهندسی اجتماعی دولت اعمال می‌شدند، به دلیل نبود مشارکت واقعی مردم، با مقاومت پنهان فرهنگی مواجه شدند و پذیرش محدودی داشتند (آریان‌فر، ۱۴۰۲).

ارزیابی کلی: در کوتاه‌مدت، این سیاست‌ها امنیت داخلی و یکپارچگی سیاسی ایجاد کردند، امکان اجرای پروژه‌های زیربنایی را فراهم ساختند و ارتش و نهادهای مدرن را در سطح ملی نهادینه کردند. اما در بلندمدت، شکاف دولت-ملت را عمیق‌تر کردند، رشد نهادهای دموکراتیک را متوقف ساختند و دولت را به اقتدار نظامی به جای مشروعیت اجتماعی وابسته کردند. این مسیر توسعه سیاسی مشارکتی را مسدود و الگوی حکمرانی متمرکز مبتنی بر کنترل از بالا را تثبیت کرد.

جدول ۳ - پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت سیاست‌های جنگی رضاشاه

بلندمدت	کوتاه‌مدت	بُعد
تثبیت دولت مطلقه، اما بی‌اعتمادی تاریخی به دولت	تمرکز قدرت، انحصار خشونت، پایان خودمختاری عشایر	سیاسی
تضعیف هویت محلی، حاشیه‌نشینی فرهنگی	فروپاشی ساختار ایلی، کنترل جمعیت	اجتماعی
نابرابری مالکیت زمین، وابستگی به اقتصاد دولتی	یکپارچگی بازار داخلی، امنیت مسیرهای تجاری	اقتصادی
تضعیف زبان‌ها و آیین‌های محلی	گسترش مدارس و زبان ملی	فرهنگی

۷. تحلیل تطبیقی با نمونه‌های تاریخی مشابه

بررسی تطبیقی تجربه ایران در دولت‌سازی پهلوی اول با نمونه‌های تاریخی مشابه، به‌ویژه اروپا و ترکیه، این امکان را فراهم می‌کند که نقش جنگ، سرکوب و تمرکزگرایی را در بسترهای متفاوت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بسنجیم. چارچوب نظری تیلی («جنگ دولت را می‌سازد، دولت جنگ را می‌سازد») راهنمای اصلی این مقایسه است، با این تفاوت که شرایط ساختاری و زمینه‌ای ایران تفاوت‌های عمیقی با تجربه‌های کلاسیک دارد.

۷-۱. شباهت‌ها با تجربه اروپای غربی

- الگوی تیلی در عمل: در فرانسه، انگلستان و پروس، جنگ داخلی و خارجی یکی از محرک‌های اساسی تمرکز قدرت و ایجاد ارتش دائمی بود. دولت‌ها برای بقا در رقابت‌های نظامی ناچار بودند منابع مالی و انسانی را متمرکز کنند و رقبای داخلی را حذف نمایند. ایران پهلوی اول، هرچند فاقد جنگ خارجی عمده بود، اما فرآیند مشابهی را در قالب سرکوب ایلات و عشایر، یعنی «رقبای داخلی» در چارچوب تیلی، تجربه کرد. این عملیات نظامی نه تنها تهدیدات محلی را از میان برد بلکه زمینه کنترل مستقیم مرکز بر پیرامون را مهیا ساخت.
- تمرکز بوروکراسی: همانند تجربه اروپایی، جنگ موجب شکل‌گیری دستگاه اداری مدرن شد. دولت پهلوی اول با استفاده از ارتش و نهادهای وابسته به آن، شبکه‌ای از استانداری‌ها، فرمانداری‌ها، ثبت اسناد و مالیات‌ستانی را در کشور گسترش داد. این ساختار بوروکراتیک برای نخستین بار امکان اداره متمرکز همه استان‌ها را فراهم آورد.
- افزایش ظرفیت نظامی: در هر دو تجربه، ارتش حرفه‌ای و دائمی به ستون فقرات دولت بدل شد. آموزش مدرن، تامین تجهیزات، و انضباط نظامی، ارتش ایران را از یک نیروی پراکنده قاجاری به نیرویی منظم و تحت فرمان مرکز تبدیل کرد؛ مشابه ارتش‌های فرانسه پس از جنگ‌های مذهبی یا پروس پس از جنگ‌های سده هجدهم.

۲-۷. تفاوت‌های ساختاری

- نبود جنگ خارجی فراگیر: برخلاف اروپا که جنگ‌های بین‌دولتی نقش تعیین‌کننده در افزایش ظرفیت دولت داشت، ایران رضاشاهی بیشتر با منازعات داخلی درگیر بود. این امر باعث شد ارتش بیشتر به ابزار سیاست داخلی بدل شود و کارکرد دفاع ملی در برابر تهدیدات خارجی در اولویت قرار نگیرد. چنین وضعیتی بر انسجام هویتی ارتش و ماهیت وظایف آن اثر گذاشت.
- زمینه اقتصادی رانتیر: اقتصاد ایران در این دوره، به دلیل وجود درآمدهای نفتی و ضعف پایه مالیاتی، فشاری مشابه فشار مالی جنگ‌های طولانی اروپا را تجربه نکرد. در اروپا، نیاز به تامین هزینه‌های سنگین جنگ، دولت‌ها را به ایجاد نظام‌های مالیاتی پاسخگو و شفاف سوق می‌داد، در حالی که در ایران نیاز به تعامل مالی پایدار با جامعه چندان شکل نگرفت.
- ساخت اجتماعی قبیله‌ای-ایلی: برخلاف جوامع اروپایی پسافئودالی که به سوی صنعتی‌شدن حرکت کرده بودند، ایران هنوز با ساختار پیشامدرن قبیله‌ای و کوچ‌نشینی گسترده مواجه بود. این امر باعث شد سرکوب و کنترل، ماهیتی نه فقط سیاسی-نظامی بلکه اجتماعی-فرهنگی پیدا کند و فرآیند دولت‌سازی با حوزه‌های عمیقی از تغییر سبک زندگی مردم درگیر شود.

۳-۷. مقایسه با ترکیه کمال آتاتورک

- شباهت‌ها: هر دو رهبر، پیشینه نظامی داشتند و اقتدار سیاسی خود را بر پایه ارتش مدرن مستقر ساخته بودند. آنها سیاست‌های تمرکزگرایی زبانی (ترویج زبان ملی واحد)، فرهنگی (تضعیف نهادهای سنتی و مذهبی) و اداری (یکپارچه‌سازی ساختار حکمرانی) را در دستور کار قرار دادند. هر دو پروژه، هدف جایگزینی هویت ملی واحد به جای هویت‌های محلی، مذهبی و ایلی را دنبال کرد.
- تفاوت‌ها: آتاتورک ضمن حفظ اقتدار مرکزی، اصلاحات سیاسی گسترده‌ای انجام داد که نوعی «ساختار شبه‌جمهوری» را ایجاد کرد. او توانست بخشی از نخبگان محلی و حتی برخی رهبران عشایر را در پروژه دولت‌سازی مشارکت دهد و فضای تعامل سیاسی بیشتری ایجاد

کند. در مقابل، پهلوی اول عمدتاً بر الگوی خودکامگی و حذف کامل رقبا تکیه کرد، بدون آن که سازوکارهای مؤثر برای مشارکت اجتماعی یا سیاسی فراهم آورد.

۴-۷. درس‌های تطبیقی

- کارکرد دوگانه جنگ: تجربه تطبیقی نشان می‌دهد که جنگ و سرکوب می‌تواند ابزار کارآمدی برای تثبیت اقتدار و یکپارچگی ارضی باشد؛ اما پایداری این اقتدار به توسعه همزمان نهادهای مدنی، اقتصادی و فرهنگی وابسته است. تنها اتکا به ارتش و سرکوب، ظرفیت ماندگاری قدرت را محدود می‌کند.
- پیامدهای اجتماعی سرکوب: مقایسه‌ها حاکی است که سرکوب کامل نیروهای اجتماعی، بدون جایگزین کردن آن با چارچوب‌های مشارکت، اعتماد عمومی به دولت را تضعیف می‌کند و شکاف‌های اجتماعی را برای دهه‌ها بازتولید می‌نماید.
- نقش اقتصاد سیاسی: در کشورهایی که فشار اقتصادی ناشی از جنگ خارجی یا هزینه‌های دفاعی سنگین وجود ندارد، انگیزه دولت‌ها برای تعامل سازنده با جامعه و ایجاد نهادهای نمایندگی ضعیف‌تر است. این مسئله در ایران پهلوی اول مشهود بود، جایی که منابع نفتی نیاز به گفت‌وگوی مالی با جامعه را تا حد زیادی از میان برد.

جدول ۴ - مقایسه تطبیقی ایران پهلوی اول با اروپا و ترکیه آتاتورک

شاخص	ایران پهلوی اول	اروپا (الگوی تیلی)	ترکیه آتاتورک
نوع جنگ	عمدتاً داخلی	ترکیبی از جنگ‌های داخلی و خارجی	داخلی و محدود خارجی
فشار مالیاتی	محدود (اقتصاد رانتیر)	بالا (هزینه‌های جنگ‌های طولانی)	متوسط
ساخت اجتماعی	قبیله‌ای-یلی	پسافئودالی، صنعتی در حال رشد	ترکیبی، نزدیک‌تر به الگوی اروپایی
نتیجه دولت‌سازی	دولت مطلقه نظامی، بدون نهادهای مشارکتی	دولت‌های مطلقه با گذار به نهادهای نمایندگی	دولت متمرکز با برخی نهادهای سیاسی شبه‌جمهوری

۸. نتیجه‌گیری

فرایند دولت‌سازی در عصر پهلوی اول، به‌ویژه در دهه‌ی نخست سلطنت رضاشاه، نشان داد که جنگ داخلی و سرکوب نیروهای مرکز‌گرای می‌تواند به ابزاری قدرتمند برای تمرکز قدرت، تثبیت اقتدار مرکزی، و ایجاد ساختارهای بوروکراتیک مدرن بدل شود. استفاده از ارتش مدرن، که هم ابزار جنگ و هم سازوکار اجرای سیاست‌های دولت بود، نقشی دوگانه داشت: از یک‌سو، پایه‌های دولت مطلقه مدرن را با کنترل سرزمین، انحصار ابزار خشونت، و یکپارچگی سیاسی تقویت کرد؛ از سوی دیگر، هزینه‌های اجتماعی-فرهنگی سنگینی به همراه داشت که در بلندمدت، شکاف دولت-ملت را عمیق‌تر کرد.

بر اساس چارچوب نظری «جنگ، دولت‌ساز» تیلی، تجربه پهلوی اول به نوعی تکرار الگوی ساخت دولت در اروپا بود، با این تفاوت که:

- جنگ‌ها عمدتاً داخلی بودند، نه بین‌المللی؛
 - فشار مالیاتی ناشی از جنگ‌های فرسایشی خارجی که به توسعه نهادهای نمایندگی در اروپا انجامید، در ایران وجود نداشت؛
 - ساختار اجتماعی ایران بیشتر ایلی-قبیله‌ای بود که ماهیت منازعات و سیاست‌های تمرکزگرایی را متفاوت کرد.
 نتیجه نهایی این شد که مدرنیزاسیون رضاشاهی، هرچند زیرساخت‌های فنی، اداری و نظامی دولت را تقویت کرد، اما به‌جای مشارکت اجتماعی و نهادهای پاسخگو، بر اقتدار شخصی و ابزار نظامی استوار شد. این امر موجب شد که با تغییر شرایط سیاسی، بخش مهمی از دستاوردهای تمرکزگرایانه شکننده باقی بماند و ظرفیت همبستگی ملی پایدار محدود شود.

بنابراین، تجربه‌ی پهلوی اول نشان می‌دهد که:

۱. جنگ می‌تواند موتور محرک دولت‌سازی باشد، اما تنها در صورتی که با مشارکت و نهادسازی پایدار همراه شود، موجب توسعه متوازن می‌گردد؛
۲. حذف کامل نیروهای اجتماعی بدون ایجاد سازوکارهای مشارکتی، در بلندمدت بازتولید بی‌اعتمادی سیاسی را به همراه دارد؛
۳. اقتصاد رانتیر و شرایط شبه‌استعماری می‌تواند مسیر دولت‌سازی را از الگوهای کلاسیک (مانند اروپا) منحرف کرده و آن را به سمت اقتدارگرایی خالص سوق دهد.

منابع

- احمدآبادی محمد، رجبی محمد. (۱۳۹۶). بررسی و مطالعه سیر تحول نظمیه در دوره پهلوی اول (از کودتای ۱۲۹۹ هـ. ش تا جنگ جهانی دوم).
- اسدی، حسین طلایی. (۱۴۰۳). واکاوی رویکرد انتقادی کسروی به ناسیونالیسم باستان‌گرا در دوره پهلوی اول. مجله تاریخ ایران، ۱۱۷(۱)، ۱۰۷-۱۲۸.
- اسدی، کاظمی‌زاده. (۱۴۰۲). واکاوی مهاجرت پارسیان هند به ایران در دوره پهلوی اول. پژوهش های ایران شناسی، ۲۷(۱۳)، ۹۰-۱۱۰.
- آریان‌فر. (۱۴۰۲). راهبرد تجاری آلمان در خلیج فارس طی دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ش). تاریخ روابط خارجی، ۲۴(۹۶)، ۱۱۵-۱۳۷.
- بختیاری، اصلاحی، متین سادات. (۱۴۰۳). بررسی سیاست های فقرزدایی دولت پهلوی اول بر مبنای نظریه دولت توسعه گرا (مطالعه موردی: اصفهان). فصلنامه تاریخ نامه ایران بعد از اسلام، ۱۱۵(۴۱)، ۷۷-۴۹.
- بهرامی چگنی، قادری، صلاح الدین. (۱۴۰۳). کارکردهای خدمت سربازی در ایران عصر پهلوی. مطالعات تاریخی جنگ، ۱۸-۱.
- بیدگلی، رجبی‌ده‌برزویی. (۱۴۰۱). واکاوی مناسبات ایران و آلمان از ابتدای پهلوی تا پایان جنگ تحمیلی با تکیه بر نظریه موازنه تهدید استغنان والت. علوم سیاسی (دانشگاه آزاد کرج)، ۵۸(۱۸)، ۲۱-۴۰.

- جهانفر، بیاتی، هادی. (۱۴۰۳). بررسی سیاست‌های همگرایی و واگرایی ارتش و حکومت از دوره پهلوی تا انقلاب اسلامی (۱۳۶۷-۱۳۰۴). نشریه سخن تاریخ، ۱۸(۴۸)، ۷-۲۹.
- چمنکار. (۱۳۹۸). شکل‌گیری قوای سه‌گانه ارتش ایران در دوره پهلوی اول. پژوهشنامه تمدن ایرانی، ۱(۱)، ۹۱-۱۲۱.
- رحمانیان، داریوش، شفایی‌پور. (۱۳۹۴). تاثیر تحولات سیاسی بر تحولات اداری بویراحمد در دوره پهلوی. تاریخ پژوهی، ۶۱(۱۶)، ۶۳-۸۴.
- زکی‌پور. (۱۴۰۳). واکاوی روابط بین‌الملل در دوره پهلوی اول از منظر همایون کاتوزیان؛ مطالعه موردی: بریتانیا. یافته‌های تاریخی، ۱(۳)، ۴۷-۵۶.
- صادق زاده، بیگلرلو. (۱۴۰۲). جایگاه مدارس نظام در تحول آموزش نظامی دوره قاجار و پهلوی اول. مطالعات تاریخی جنگ، ۱(۱۷)، ۱-۱۷.
- عسکرانی. (۱۳۹۱). حاکمان سیستان پس از فروپاشی خاندان کیانی در دوره قاجار و پهلوی اول. مطالعات تاریخ ایران اسلامی، ۴(۱)، ۶۹-۸۸.
- عمادی ابراهیم، اکبری امیر، مبین ابوالحسن. (۱۴۰۲). واکاوی نقش سیاست‌های دولت آلمان در ایجاد صنایع نظامی و تسلیح ارتش در دوره پهلوی اول.
- کناررودی، قربانعلی، مرادی‌نیا. (۱۴۰۱). آموزش نظامی در مدارس نظامی و غیرنظامی در دوره پهلوی اول. مطالعات تاریخی جنگ، ۱۹(۶)، ۴۳-۵۷.
- مجید استوار، هرمان و طمانی. (۱۴۰۳). سیاست تخته‌قاپوی عشایر و دولت‌سازی پهلوی اول (مطالعه موردی کردستان ایران ۱۳۲۰-۱۳۰۴). مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران، ۳(۲)، ۲۳۱-۲۴۴.
- ملک زاده الهام، بقایی محمد. (۱۳۹۵). درآمدی تحلیلی بر سیاست‌های فرهنگی-مذهبی پهلوی اول و دوم.
- مهمان نواز. (۱۴۰۰). عملکرد نظامی دولت پهلوی اول در مقابله با قاچاق کالا در ایلام با تأکید بر اسناد. مطالعات تاریخی جنگ، ۵(۲)، ۱۰۳-۱۲۹.
- نیازی، شالچی. (۱۳۹۲). شکل‌گیری نظام وظیفه در ایران و طرح ملت‌سازی در دوره پهلوی اول. جامعه‌شناسی تاریخی، ۱۰(۵)، ۷۰-۴۱.